

## بازسازی برهان آنسلم در اثبات هستی خدا

حسین عشاقی

### چکیده

یکی از جنجالی‌ترین برهان‌های اثبات خدا، برهان آنسلم است که بر پایه مفهوم «وجود برترین» شکل گرفته. این برهان در حقیقت، از مفهوم «وجود برترین» به واقعیت آن پلی زده است. از همان ابتدای طرح (قرن ۱۱ میلادی) تاکنون، این برهان با نقض و ابرام‌هایی همراه بوده است؛ از جمله، دکارت آن را تأیید و کانت و راسل آن را رد کرده‌اند. در بین فیلسوفان اسلامی نیز شهید مطهری و آیه‌الله جوادی آملی نقدهایی بر این برهان ارائه نموده‌اند.

این مقاله با بازسازی اصل برهان به حل همه اشکالات مربوط به این برهان می‌پردازد.

### کلید واژه‌ها

برهان آنسلم، وجود برترین، معدوم، متحد المصداق، موجود

یکی از برهان‌هایی که در اثبات وجود خداوند در ادوار گوناگون تاریخ فلسفه غرب مورد توجه قرار گرفته و فیلسوفان غربی و نیز شرقی در تأیید و یا رد آن بحث‌های فراوانی کرده‌اند برهان «آنسلم» است. به خاطر اهمیتی که این برهان در اثبات هستی خداوند دارد، در این مقاله آن را با تقریر جدیدی ارائه می‌دهیم.

آنسلم برهان خود را چنین گزارش کرده است: «تصور چیزی که کامل‌تر از آن قابل تصور نیست مستلزم آن است که چنین مفهومی دست‌کم در ذهن، به عنوان یک واقعیت ذهنی موجود باشد.» سپس می‌گوید: «چنین چیزی باید به عنوان یک واقعیت خارجی نیز وجود داشته باشد؛ زیرا در غیر این صورت، ما باید قادر باشیم چیزی کامل‌تر از کامل‌ترین شیء قابل تصور، تصور کنیم و این سخن باطلی است. بنابراین، آنچه کامل‌تر از آن قابل تصور نیست باید به عنوان یک واقعیت خارجی نیز موجود باشد.»<sup>(۱)</sup>

### بازسازی برهان

در بازسازی این برهان، می‌توان گفت: در صورت معدوم بودن «موجود برترین» استدلالی در قالب یک قیاس اقتراعی شکل اول تشکیل می‌گردد که نتیجه آن گرفتاری در چند خلف و تناقض است و بنابراین، به خاطر خلاصی از این خلف و تناقض‌ها، باید هستی «موجود برترین» را پذیرفت. آن قیاس، در فرض معدوم بودن «موجود برترین» چنین است: «موجود برترین معدوم است» و «هیچ معدومی موجود برترین نیست» که نتیجه می‌دهد: «موجود برترین، موجود برترین نیست.»

صغرای این قیاس مبتنی بر فرض موجود نبودن «موجود برترین» است؛ یعنی اگر درست نباشد که «موجود برترین» موجود است، باید درست باشد که «موجود برترین معدوم است.» پس صغرای قیاس مذکور در فرض انکار هستی «موجود برترین» روشن است. اما در توضیح کبرای آن، می‌توان چنین گفت: هیچ یک از معدوم‌ها مصداقی از مفهوم «موجود» نیست (و گرنه چنین معدومی، هم مصداق معدوم خواهد بود و هم مصداق موجود، و این تناقض است.) پس «هیچ

معدومی موجود نیست» و به طریق اولی، باید پذیرفت که «هیچ معدومی موجود برترین نیست»؛ زیرا اگر معدومی «موجود برترین» باشد در این صورت، باید او «موجود» نیز باشد؛ چون «موجود برترین» اخص از «موجود» است و صدق اخص بر چیزی مستلزم صدق اعم بر او است. بنابراین، اگر معدومی «موجود برترین» باشد باید «موجود» نیز باشد، و حال آنکه موجود بودن معدوم تناقض است. پس معدوم بودن چیزی نه تنها موجود بودن را از او سلب می‌کند، بلکه موجود برترین بودن را نیز از او سلب می‌نماید. پس «هیچ معدومی موجود برترین نیست». بنابراین، کبرای قیاس هم روشن شد.

حال می‌گوییم: اگر «موجود برترین» معدوم باشد در این صورت، او مصداقی از موضوع گزاره «هیچ معدومی موجود برترین نیست» می‌گردد و چون در این گزاره «موجود برترین» از همه معدوم‌ها سلب شده است، در نتیجه، باید «موجود برترین» از «موجود برترین» (که اینک معدوم فرض شده) سلب گردد؛ یعنی باید پذیرفت که «موجود برترین» موجود برترین نیست، و این خلف و تناقض در متن واقع است؛ زیرا وقتی گفته می‌شود: «موجود برترین»، موجود برترین نیست، معنایش این است که چیزی که در گستره واقعیت‌ها مصداق مفهوم «موجود برترین» است، در گستره واقعیت‌ها مصداق مفهوم «موجود برترین» نیست. روشن است که این خلف و تناقض در متن واقعیت‌هاست و این اولین خلفی است که لازم می‌آید.

خلف دومی که لازم می‌آید در مفهوم «موجود برترین» است. توضیح آنکه وقتی پذیرفتیم در متن واقع، «موجود برترین» معدوم است، باید مفهوم «موجود برترین» نیز از مفهوم «موجود» و «برترین» تخلیه شود؛ زیرا مفهوم «موجود» و «برترین» به عنوان مقوم ذاتی، در درون مفهوم و معنای «موجود برترین» اخذ شده‌اند و اگر مفهوم «موجود برترین» از مفهوم «موجود» و «برترین» تخلیه نشود مصداق این مفهوم به خاطر اینکه مصداق ذاتیات این مفهوم نیز هست، باید مصداق مفهوم «موجود» نیز باشد (وگرنه مصداق مفهوم «موجود برترین» نیز نخواهد بود) و در این صورت، مصداقی مفهوم «موجود برترین» با صدق مفهوم «موجود»، که در این مفهوم اخذ شده است، موجود خواهند بود، نه معلوم، که این خلاف فرض معدوم بودن آنهاست و بنابراین به

خاطر حفظ معدوم بودن مصادیق این مفهوم و برای رهایی از این خلف، باید مفهوم «موجود برترین» را از مفاهیم حاکی از موجودیت مصداق، خالی کرد که در این صورت، مفهوم «موجود برترین» مفهوم «موجود برترین» نخواهد بود و خلف در مفهوم لازم می‌آید.

توضیح بیشتر آنکه وقتی در گزاره‌ای ایجابی گفته می‌شود - مثلاً - «ج، ب است» معنای این گزاره ایجابی آن است که چیزی که مصداق مفهوم «ج» است، مصداق مفهوم «ب» نیز هست و در نتیجه، باید دو وصف عنوانی موضوع و محمول در مصادیق موضوع، متحدالمصداق باشند و به همین دلیل اگر بخواهیم گزاره‌ی موجبه‌ی درستی داشته باشیم، باید بین دو وصف عنوانی موضوع و محمول منافات و ناسازگاری برقرار نباشد، بلکه باید آنها بتوانند در مصادیق مشترک با هم جمع شوند. بر این اساس، وقتی پذیرفتیم که «موجود برترین معدوم است» معنای این گزاره آن است که دو مفهوم «موجود برترین» و «معدوم» متحدالمصداق اند؛ یعنی هر چیزی مصداق مفهوم «موجود برترین» است، مصداق مفهوم «معدوم» نیز هست و چون ما می‌خواهیم چیزهایی را که مصداق مفهوم «موجود برترین» هستند معدوم بدانیم، نباید این مصادیق از ناحیه‌ی انطباق مفاهیم مأخوذ در خود این مفهوم، ملزم به موجود بودن باشند، وگرنه چنین مفهومی ممکن نیست با مفهوم «معدوم» متحدالمصداق باشد. پس برای اینکه بتوان گفت افراد و مصادیق مفهوم «موجود برترین» مصداق مفهوم «معدوم» نیز هستند، باید خود این مفهوم از مقومات و ذاتیاتی که صدق مفهوم آنها با صدق مفهوم «معدوم» ناسازگار است خالی باشد، وگرنه همین که خواستیم مصادیق این مفهوم را معدوم بدانیم - چون در ابتدا باید مفهوم وصف عنوانی موضوع، یعنی مفهوم «موجود برترین» بر آن مصادیق صادق باشد - در این صورت، صدق آن مفاهیم ناسازگار با صدق مفهوم «معدوم»، مانع از صدق مفهوم «معدوم» می‌شود و بنابراین، آن مصادیق، معدوم نخواهند بود، و این خلاف فرض معدوم بودن آنهاست. پس برای حفظ معدوم بودن مصادیق مفهوم «موجود برترین» و برای اینکه مصادیق این مفهوم، معدوم باشد، باید مفاهیم ناسازگار با صدق مفهوم «معدوم» را از مفهوم «موجود برترین» تخلیه کرد. پس باید ذاتیات تشکیل دهنده این مفهوم یعنی مفهوم «موجود» و «برترین» (که صدق مفهوم هر یک، با صدق مفهوم «معدوم»

ناسازگار است) از این مفهوم تخلیه شود تا مانع صدق مفهوم «معدوم» نشود و این مستلزم آن است که مفهوم و معنای «موجود برترین»، مفهوم و معنای «موجود برترین» نباشد و این خلف در مفهوم و معنای «موجود برترین» است. پس اگر «موجود برترین» در خارج ذهن واقعاً معدوم باشد، لازم می‌آید که معنای «موجود برترین» نیز از خود همین معنا سلب شود؛ چون - همان‌گونه که گفته شد - باید مفهوم «معدوم» با مفهوم «موجود برترین» متحد المصداق باشد، اما مفهوم «موجود»، که بخشی از مفهوم «موجود برترین» است، مانع اتحاد مصادیق آن دو مفهوم است. بنابراین باید با حذف این مانع، زمینه اتحاد را فراهم کرد تا بتوان آن مصادیق را معدوم دانست و در این صورت مفهوم «موجود برترین» از ذاتیات درونی خود محروم می‌گردد و با حذف ذاتیات او، دیگر این مفهوم، این مفهوم نیست و اینجاست که می‌توان گفت: برهان آنسلم پللی است از عالم ذهن به عالم خارج و او در این کار به خوبی موفق بوده است.

خلف سوم این است که چون روشن شد مفهوم و معنای «موجود برترین» مفروض، مفهوم و معنای «موجود برترین» نیست، بر این اساس، برای تشکیل مفهوم و معنای «موجود برترین» باید سراغ مفهوم و معنای دیگر برویم که با داشتن مقومات درونی تشکیل دهنده مفهوم «موجود برترین»، شرط تشکیل مفهوم و معنای «موجود برترین» فراهم شود؛ یعنی کمالات و ذاتیاتی که مفهوم اول نداشت و به خاطر نداشتن آنها از اینکه مفهوم و معنای «موجود برترین» باشد، محروم شده بود. باید این مفهوم دومی آنها را دارا باشد تا با داشتن آنها بتواند مفهوم و معنای «موجود برترین» داشته باشد و در این صورت، در واقع، مفهوم «موجود برترین» مفهومی خواهد بود مغایر با آنچه ابتدا مفهوم «موجود برترین» فرض شده بود و به لحاظ تقرّر مفهومی، برتر و کامل‌تر از مفهوم و معنای اولی خواهد بود. این نیز خلف دیگری است؛ چون فرض این بود که آن مفهوم اول، مفهوم و معنای «موجود برترین» است، اما حالا مجبوریم مفهوم دیگری را به جای آن قرار دهیم. بنابراین، چون معدوم بودن «موجود برترین» با این اشکالات مواجه است، باید آن به عنوان یک واقعیت خارجی موجود باشد، وگرنه گرفتار این خلف‌ها و تناقضات خواهیم شد.

### انتقادات وارد بر برهان آنسلم و پاسخ به آنها

برهان آنسلم از همان ابتدای طرح تا به امروز، مورد نقد، تأیید و نقض و ابرام‌هایی واقع شده است:

#### اشکال اول

اولین نقد که به صورت یک اشکال نقضی است، توسط معاصر او، گونیلو، مطرح گردید. او می‌گوید: نظیر این برهان را در مورد جزیره‌ای که کامل‌تر از آن ممکن نیست می‌توان جاری ساخت و بنابراین، باید چنین جزیره‌ای وجود داشته باشد، وگرنه کامل‌ترین جزیره، کامل‌ترین جزیره نخواهد بود و این خلف است.<sup>(۲)</sup>

پاسخ: در پاسخ به این اشکال و اشکال‌هایی نظیر این، باید به نکاتی توجه نمود:

نکته اول: مفاهیم را به لحاظ مصداقشان می‌توان به سه دسته تقسیم نمود:

یک دسته مفاهیمی هستند که نمی‌توانند با مفهوم «معدوم» متحدالمصداق باشند و از این‌رو، مصداقشان همواره از سنخ موجودات است؛ یعنی مصداق معدوم ندارند؛ مثل مفهوم «موجود» که اگر چیزی نخواهد مصداق این مفهوم باشد، باید از سنخ حقایق موجود باشد؛ زیرا مفهوم «موجود» بر معدومات صادق نیست تا بتوان معدومات را مصداقی برای آن مفهوم قرار داد.

دسته دوم مفاهیمی هستند که حتماً با مفهوم «معدوم» متحدالمصداق‌اند و از این‌رو، مصداقشان همواره از سنخ معدومات است؛ یعنی مصداقی ندارد که از سنخ موجودات باشد؛ مثل مفهوم «ممتنع الوجود» که همواره مصداق مفروض آن از معدومات است؛ زیرا شیء موجود، دارای وجود است، و حال آنکه صدق مفهوم «ممتنع الوجود» بر چیزی، به معنای آن است که آن چیز، وجود برایش محال و ناممکن است. پس نمی‌توان یک شیء موجود را مصداق مفهوم «ممتنع الوجود» قرار داد.

دسته سوم مفاهیمی هستند که می‌توانند با مفهوم «معدوم» متحدالمصداق باشند و از این‌رو، مصداقشان می‌تواند از سنخ موجودات و یا از سنخ معدومات باشد؛ مثل مفهوم انسان، دریا و

بازسازی برهان آنسلم در اثبات هستی خدا ۱۷ □

سیب که هر یک از این مفاهیم می‌تواند مصداق موجود و یا مصداق معدوم داشته باشد؛ چون در هیچ یک از مفاهیم انسان، دریا و سیب هستی و نیستی به طور روشن یا پنهان اخذ نشده است؛ مثلاً، انسان‌هایی که بعداً به وجود می‌آیند اکنون معدومند و از این رو، می‌توان انسان را به صفت «معدوم» متصف کرد و گفت: «انسان‌های معدوم». بنابراین، مفهوم «انسان» می‌تواند مصداق معدوم داشته باشد؛ یعنی دو مفهوم «انسان» و «معدوم» می‌توانند متحدالمصداق باشند؛ چنان‌که می‌توانند مصداق موجود داشته باشند؛ یعنی دو مفهوم «انسان» و «موجود» می‌توانند متحدالمصداق باشند.

نکته دوم: مفهوم «موجود برترین» در تقسیم‌بندی مزبور از دسته اول است؛ زیرا این مفهوم، مرکب از دو بخش است: یکی مفهوم «موجود» که روشن است این مفهوم نمی‌تواند متحدالمصداق با مفهوم «معدوم» باشد. بنابراین هیچ‌گاه مصداقش نمی‌تواند از معدومات باشد. دیگری هم مفهوم «برترین» است که چون در اینجا مراد از «برترین»، برترین در موجودیت و هستی است، پس ملاک برترین در ترکیب «موجود برترین» عبارت است از: بودن بیشترین و عالی‌ترین کمالات هستی در آن «موجود» مفروض، و روشن است که کمالات هستی از سنخ هستی‌اند. بنابراین، مصداق مفروض این بخش از مفهوم هم حتماً از سنخ موجودات خواهد بود. پس مصداق مفهوم «موجود برترین» (در صورتی که مصداقی داشته باشد) حتماً از سنخ موجودات است و از این رو، مفهوم «موجود برترین» نمی‌تواند با مفهوم «معدوم» متحدالمصداق باشد. پس اگر چیزی معدوم باشد، دیگر نمی‌تواند مصداق مفهوم «موجود برترین» نیز باشد؛ چون مفهوم «موجود»، آن هم موجودی که بیشترین موجودیت و عالی‌ترین هستی را داشته باشد، نمی‌تواند با مفهوم «معدوم» متحدالمصداق باشد و ممکن نیست که بر معدومات، که بهره‌ای از موجودیت ندارند، صدق کند. بدین روی، هیچ معدومی مصداق مفهوم «موجود برترین» نیست. پس می‌توان گفت: «هیچ معدومی، موجود برترین نیست» و از همین جا، می‌توان نتیجه گرفت که اگر چیزی معدوم باشد حتماً آن چیز «موجود برترین» نیست؛ چون دو مفهوم «معدوم» و «موجود برترین» نمی‌توانند متحدالمصداق باشند. از این رو، اگر فرض کردیم چیزی

معدوم است، دیگر نمی‌توان گفت: او «موجود برترین» نیز هست و به همین دلیل، اگر فرض کردیم که «موجود برترین» معدوم است، باید نتیجه گرفت چنین موجود برترینی واقعاً موجود برترین نیست؛ چون فرض معدوم بودنش، آن را از موجود برترین بودن ساقط می‌کند و این یکی از خلف‌هایی است که در کلام آنسلم بدان اشاره شده است و آن را می‌توان به شکل یک قیاس منطقی، اینچنین ارائه کرد؛ چون شما از یک سو فرض کرده‌اید «موجود برترین معدوم است» و از سوی دیگر ثابت شد که «هیچ معدومی موجود برترین نیست»، این دو گزاره یک قیاس اقترانی شکل اول تشکیل می‌دهند بدین صورت:

«موجود برترین معدوم است.»

«هیچ معدومی موجود برترین نیست.»

طبق شکل اول، نتیجه می‌دهد: «موجود برترین، موجود برترین نیست.»

و این خلف و محال است. پس نمی‌توان «موجود برترین» را معدوم دانست. از این رو، استدلال آنسلم در مورد موجود بودن «موجود برترین» با اشکالی مواجه نیست و به نتیجه مطلوب منتهی می‌شود، بر خلاف اشکال نقضی گونیلو در مورد «جزیره برترین». در آنجا، نظیر استدلال آنسلم جاری نیست و از این رو، نمی‌توان به این نتیجه رسید که «جزیره برترین موجود است»؛ زیرا مفهوم «جزیره برترین» از دسته سوم مفاهیم مذکور است؛ یعنی می‌تواند مصداق معدوم و یا مصداق موجود داشته باشد؛ چون هستی و نیستی هیچ کدام در معنای آن اخذ نشده است و به همین دلیل، این مفهوم از صدق بر معدومات ابایی ندارد و می‌تواند با مفهوم «معدوم» متحد‌المصداق باشد. جزیره‌ای که بعداً به وجود می‌آید اکنون معدوم است و از این رو، چنین جزیره‌ای اکنون معدوم است. بنابراین مفهوم «جزیره» یا جزیره‌ای که در جزیره بودن عالی‌ترین است، می‌تواند مصداق معدوم داشته باشد؛ چنان‌که می‌تواند مصداق موجود داشته باشد. پس مفهوم «جزیره برترین» می‌تواند با مفهوم «معدوم» متحد‌المصداق باشد (برخلاف مفهوم «موجود برترین» که نمی‌توانست با مفهوم «معدوم» متحد‌المصداق باشد) به همین دلیل، فرض معدوم بودن «جزیره برترین» با «جزیره برترین» بودن آن سازگاری دارد و آن را از «جزیره برترین» بودن



بازسازی برهان آنسلم در اثبات هستی خدا ۱۹ □

خارج نمی‌کند؛ یعنی معدوم بودن منافاتی با «جزیره برترین» بودن ندارد و از این رو، اگر چیزی معدوم بود نمی‌توان از معدوم بودن آن نتیجه گرفت که آن چیز، مصداق مفهوم «جزیره برترین» نیست؛ چون مفهوم «جزیره برترین» می‌تواند با مفهوم «معدوم» متحدالمصداق باشد و بنابراین، اینجا کار به خلف فرض منتهی نمی‌شود. پس استدلال آنسلم در مورد «جزیره برترین» جاری نیست.

به بیان منطقی، در مورد «موجود برترین» یک گزاره کلی صادق است و آن اینکه «هیچ معدومی، موجود برترین نیست»؛ چون مفهوم «موجود برترین» نمی‌توانست با مفهوم «معدوم» متحدالمصداق باشد. اما در مورد «جزیره برترین» آن گزاره کلی صادق نیست؛ یعنی نمی‌توان گفت: گزاره «هیچ معدومی جزیره برترین نیست» درست است؛ چون مفهوم «جزیره برترین» می‌تواند با مفهوم «معدوم» متحدالمصداق باشد؛ یعنی می‌توان گفت: «برخی معدوم‌ها جزیره برترین‌اند» و بنابراین، آن قیاس شکل اول را، که در صورت معدوم بودن «موجود برترین»، می‌توانستیم در مورد «موجود برترین» تشکیل دهیم و به خلف برسیم، در مورد «جزیره برترین» در صورت معدوم بودن آن، نمی‌توانیم تشکیل دهیم و به خلف برسیم؛ یعنی نمی‌توان در فرض معدوم بودن «جزیره برترین»، این قیاس را تشکیل دهیم که بگوییم: «جزیره برترین معدوم است» و «هیچ معدومی جزیره برترین نیست» تا نتیجه دهد: «جزیره برترین، جزیره برترین نیست». این قیاس درست نیست؛ چون کبرای آن باطل است؛ زیرا دو مفهوم «جزیره برترین» و «معدوم» می‌توانند متحدالمصداق باشند، بر خلاف دو مفهوم «موجود برترین» و «معدوم» و بنابراین، اشکال نقضی گونیلو وارد نیست.

### اشکال دوم

برهان آنسلم با مثال دیگری نیز مورد نقض قرار گرفته است؛ بدین صورت که گفته شده: ما می‌توانیم این برهان را در مورد «موجود برترین دوم» جاری سازیم و بگوییم: «موجود برترین دوم» موجود است؛ زیرا اگر او معدوم باشد، به همان بیان آنسلم، باید بپذیریم که «موجود برترین

دوم» موجود برترین نیست و این خلف است. بنابراین، برهان آنسلم اگر درست باشد، نتیجه می‌دهد که «موجود برترین دوم» نیز موجود است، و حال آنکه پذیرفتن هستی «موجود برترین دوم» شرک است و وجود شریک الباری محال و ناممکن.<sup>(۳)</sup>

پاسخ: این نقض نیز بر برهان آنسلم وارد نیست؛ زیرا مفهوم «موجود برترین دوم» از مفاهیمی است که با مفهوم «معدوم» متحدالمصداق است و از این رو، فرض معدوم بودن «موجود برترین دوم» به خلف منجر نمی‌شود تا مورد نقضی برای برهان آنسلم باشد.

توضیح آنکه در صورت دوتا بودن «موجود برترین»، هر یک از آن دو علاوه بر قدر مشترک، باید خصیصه‌ای مخصوص به خود داشته باشد که به وسیله آن، از دیگری تمایز یابد و در این صورت، هر دو مرکب از دو جزء مشترک و مخصوص خواهند بود و در نتیجه، هر دو وابسته به اجزای خود و معلول خواهند بود. و روشن است که حقیقت معلولی و وابسته به غیر نمی‌تواند «موجود برترین» باشد؛ چون علت او از او برتر است، و نیز چیزی که همه کمالات این معلول را داشته باشد ولی وابسته به علتی نباشد، از چنین معلولی برتر است؛ زیرا خود وابستگی نوعی نقض است که موجب افت مرتبه وجود آن می‌شود. بنابراین، هیچ حقیقت معلولی و وابسته به دیگری نمی‌تواند «موجود برترین» باشد. بر این اساس «موجود برترین دوم» به خاطر وابستگی واقعاً مصداقی از مفهوم «موجود برترین» نیست، و حال آنکه فرض ما این بود که آن مصداق مفهوم «موجود برترین» است. پس تعدد «موجود برترین» با موجود برترین بودن آن منافات دارد. بنابراین، مفهوم ترکیبی «موجود برترین دوم» یک مفهوم متناقض است؛ مثل مفهوم «مثلث بی زاویه»؛ یعنی همان‌گونه که قید بی‌زاویه، مثلث را از مثلث بودن ساقط می‌کند، دوم بودن هم «موجود برترین» را از «موجود برترین» بودن ساقط می‌کند. بنابراین، جمع بین «موجود برترین» و «دوم» مستلزم جمع بین دو مفهوم ناسازگار و متناقض است و بدین روی، به خاطر اشتغال مفهوم «موجود برترین دوم» بر تناقض، مصداقش نمی‌تواند از حقایق موجود باشد، بلکه او حتماً از معدومات است و بنابراین، مفهوم «موجود برترین دوم» با مفهوم «معدوم» متحدالمصداق است (به خلاف مفهوم «موجود برترین» که نمی‌توانست با مفهوم «معدوم» متحدالمصداق باشد).

و از این رو، فرض معدوم بودن «موجود برترین دوم» نه تنها به خلف نمی‌انجامد، بلکه اصلاً چنین چیزی حتماً باید معدوم باشد.

به بیان دیگر، آن قیاس شکل اول، که در صورت معدوم بودن «موجود برترین» می‌توانستیم در مورد «موجود برترین» تشکیل دهیم و به خلف برسیم، در مورد «موجود برترین دوم» در صورت معدوم بودن آن، تشکیل نمی‌شود تا به خلف برسیم؛ یعنی نمی‌توان در فرض معدوم بودن «موجود برترین دوم»، این قیاس را تشکیل داد و گفت: «موجود برترین دوم، معدوم است» و «هیچ معدومی موجود برترین دوم نیست»، تا نتیجه دهد: «موجود برترین دوم، موجود برترین دوم نیست». این قیاس درست نیست؛ چون کبرای آن باطل است؛ زیرا دو مفهوم «موجود برترین دوم» و «معدوم» می‌توانند متحدالمصداق باشند، بر خلاف دو مفهوم «موجود برترین» و «معدوم». پس جریان استدلال آنسلم در مورد «موجود برترین دوم» به خلف منجر نمی‌شود تا برای فرار از آن ملزم باشیم بگوییم: «موجود برترین دوم» موجود است و در نتیجه، این استدلال با این مثال هم نقض نمی‌گردد.

#### اشکال سوم (اشکال کانت بر تقریر دکارت)

دکارت برهان آنسلم را با بیان جدیدی تقریر کرد. در بیان او چنین آمده است: «با وضوح می‌بینیم که وجود از ماهیت خداوند به همان اندازه انفکاک ناپذیر است که تساوی مجموع سه زاویه با دو قائمه از ماهیت مثلث قائم‌الزاویه و یا مفهوم کوه از مفهوم درّه. بنابراین، تصور ذات کامل مطلقاً که فاقد وجود باشد، همان قدر مطرود ذهن است که بخواهیم کوهی را بدون درّه تصور کنیم.»<sup>(۴)</sup> کانت با توجه به تقریر دکارت، این اعتراض را می‌کند که اگر مثلثی را وضع کنیم و در عین حال، سه زاویه آن را وازنیم این متناقض است، ولی اگر مثلث را همراه سه زاویه آن یکجا منکر شویم این دیگر به هیچ روی تناقض نیست. درست همین امر درباره مفهوم «هستی مند مطلقاً ضروری» نیز صدق می‌کند. اگر شما هستی او را رفع کنید این شیء را همراه با همه محمولاتش رفع کرده‌اید و دیگر تناقضی به وجود نمی‌آید.<sup>(۵)</sup>

پاسخ: اشکال کانت بر تقریر دکارت از برهان آنسلم وارد نیست؛ زیرا کانت به تفاوت مفهوم «مثلث» با مفهوم «موجود برترین» و یا «هستی‌مند مطلقاً ضروری» توجه نداشته است. هستی و نیستی، هیچ کدام در مفهوم «مثلث» اخذ نشده است و از این رو، این مفهوم می‌تواند با مفهوم «معدوم» متحد‌المصداق باشد و به خاطر همین نکته، ما می‌توانیم بدون هیچ تناقضی یکجا وجود مثلث را با همه لوازم و محمولاتش منکر شویم (چنان‌که کانت خود تصریح کرده است) و آن را معدوم بدانیم. اما مفهوم «موجود برترین» و یا مفهوم «هستی‌مند مطلقاً ضروری» این چنین نیست؛ زیرا مفهوم «موجود» و یا «هستی‌مند» بخشی از این مفاهیم است و بدین روی، این‌گونه مفاهیم نمی‌توانند با مفهوم «معدوم» متحد‌المصداق باشند، وگرنه تناقض لازم می‌آید؛ چون باید هم مفهوم «موجود» و هم مفهوم «معدوم» بر مصادیق مشترک بین دو مفهوم «موجود برترین» و «معدوم» صدق کند. پس باید مصادیق مشترک، هم موجود باشند و هم معدوم، و این به روشنی تناقض است، بنابراین، انکار وجود مثلث به تناقض نمی‌انجامد، اما انکار وجود «موجود برترین» و یا «هستی‌مند مطلقاً ضروری» مستلزم تناقض است؛ زیرا وقتی گفته می‌شود: «موجود برترین معدوم است»، معنای گزاره مزبور این است که چیزی که مصداق مفهوم «موجود برترین» است مصداق مفهوم «معدوم» نیز هست. بنابراین، چنین مصادیقی باید هم مصداق مفهوم «موجود» باشد و هم مصداق مفهوم «معدوم» و این آشکارا تناقض است و ناممکن. پس نمی‌توان گفت: «موجود برترین معدوم است»، بلکه باید او حتماً موجود باشد. بنابراین، اشکال کانت بر تقریر دکارت از برهان آنسلم وارد نیست و ناشی از خلط بین اقسام مختلف مفاهیم و عدم تفکیک بین آنهاست.

#### اشکال سوم (اشکال راسل)

راسل گزاره‌های هلیه بسیطه را چنین تحلیل می‌کند که « $x$ ها موجودند»؛ بدین معناست که موجوداتی هستند که مطابق و مصداق « $x$ » هستند و نیز انکار اینکه « $x$ ها موجودند» به معنای آن است که «هیچ موجودی که  $x$  باشد نیست». بنابراین، نقش وجود داشتن، ارائه مصادیقی است

برای یک مفهوم مفروض، «گاوها موجودند» بیانی نیست دربارهٔ گاوها دال بر اینکه آنها صفت «وجود» را دارند، بلکه بیانی است دربارهٔ مفهوم یا ماهیت گاو دال بر اینکه این ماهیت مصادیقی دارد. و اگر چنین است پس سؤال درست آن است که بگوییم: آیا مفهوم «موجود برترین» مصادیقی دارد یا نه. (۶)

پاسخ: اشکال راسل نیز ناموفق است؛ زیرا بر فرض قبول ادعای راسل در تفسیر معنای گزاره‌های هلیه بسیطه، باز می‌توان برهان آنسلم را با همین تحلیل راسل بازسازی نمود و به نتیجه رسید؛ بدین صورت که ادعا می‌کنیم: گزاره «برخی موجودها، موجود برترین‌اند» درست است؛ زیرا اگر این گزاره درست نباشد باید نقیضش درست باشد؛ یعنی باید گفت گزاره «هیچ موجودی موجود برترین نیست» درست است، و اگر این گزاره درست باشد، باید عکس مستوی آن هم درست باشد؛ یعنی باید پذیرفت: «هیچ موجود برترینی موجود نیست». اما این گزاره به خاطر احتمال بر تناقض، باطل و نادرست است؛ چون معنای این گزاره آن است که چیزهایی که مصادیق مفهوم «موجود برترین» هستند مصادیق مفهوم «موجود» نیستند. ولی این معنا مشتمل بر تناقض است؛ چون وقتی مفهوم «موجود برترین» بر آن مصادیق صدق کند، مفهوم «موجود» هم حتماً صدق می‌کند؛ زیرا مفهوم «موجود برترین» اخص از مفهوم «موجود» است و صدق مفهوم اخص بر چیزی مستلزم صدق مفهوم اعم بر آن است. بنابراین، چون بر آن مصادیق مفهوم «موجود برترین» صدق می‌کند باید حتماً مفهوم «موجود» هم صدق کند. ولی فرض بر این است که مفهوم «موجود» بر این مصادیق صدق نمی‌کند (چون در محمول این گزاره این مفهوم سلب شده است). پس این مصادیق هم مصادیق مفهوم «موجود» هستند و هم نیستند، و این آشکارا تناقض است و باطل. پس این گزاره عکس، به خاطر احتمال بر تناقض باطل است و نادرستی این گزاره عکس، نتیجه می‌دهد که گزاره اصل - یعنی گزاره «هیچ موجودی، موجود برترین نیست» - نیز باطل و نادرست است؛ چون نادرستی عکس مستلزم نادرستی گزاره اصل است و با نادرستی گزاره اصل، باید پذیرفت نقیض آن صادق و درست است؛ یعنی باید گفت: «برخی موجودها، موجود برترین‌اند» و این همان چیزی است که راسل در اثبات هستی خداوند خواهان آن است.

### اشکال چهارم (اشکال شهید مطهری)

شهید مطهری نیز برهان آنسلم را ناکافی دانسته، می‌گوید: «در این تقریر، وجود به منزلهٔ یک صفت خارجی بر ذات اشیا فرض شده؛ یعنی برای اشیا قطع نظر از وجود، ذات و واقعیتهای فرض شده است، آن گاه گفته شده که وجود، لازمهٔ ذات بزرگ‌تر است؛ چه اگر ذات بزرگ‌تر وجود نداشته باشد، ذات بزرگ‌تر نخواهد بود... تفکیک ذات اشیا از وجود در ظرف خارج و توهم اینکه وجود برای اشیا از قبیل عارض و معروض و لازم و ملزوم است، اشتباه محض است.»<sup>(۷)</sup>

پاسخ: در پاسخ این اشکال، دو نکته قابل طرح است:

اولاً، هیچ‌یک از تقریرهای برهان آنسلم بر عروض خارجی وجود بر ماهیت مبتنی نیست و نکته‌ای دال بر این دعوی وجود ندارد، بلکه به عکس، می‌توان این برهان را دلیلی بر اتحاد وجود و ماهیت در «موجود برترین» دانست؛ زیرا به مجرد نفی وجود از «موجود برترین» در خارج از ذهن، «موجود برترین»، هم هستی خود را در خارج از دست می‌دهد و هم ماهیت «موجود برترین» بودن خود را؛ چون «موجود» به عنوان یک مقوم ذاتی در درون حقیقت «موجود برترین» مأخوذ است و بنابراین، سلبش از حقیقت «موجود برترین» در خارج از ذهن، در عین آنکه نافی موجودیت این حقیقت است، نافی ذاتی این حقیقت از این حقیقت، در خارج نیز هست، وگرنه مصادیق این ماهیت با صدق مفهوم «موجود»، که در ماهیت «موجود برترین» مأخوذ است، هنوز موجود خواهد بود که خلاف فرض موجود نبودن او در خارج است. پس با یک نفی، هم نفی وجود از او در خارج از ذهن می‌شود و هم نفی حقیقت این حقیقت، و این به روشنی، هنگامی است که وجود و ماهیت او یکی باشد.

ثانیاً، بر فرض که در اینجا وجود عارض ذات «موجود برترین» باشد، ولی با این حال، این برهان تمام است؛ زیرا با نفی وجود از «موجود برترین»، گرفتار این تناقض می‌شویم که «موجود برترین» موجود برترین نیست و این تناقض پذیرفتنی نیست، خواه بگوییم: نفی وجود از «موجود برترین» بعینه همان نفی حقیقت «موجود برترین» از حقیقت «موجود برترین» است و خواه بگوییم: نفی وجود از او مستلزم نفی حقیقت «موجود برترین» از حقیقت «موجود برترین»

بازسازی برهان آنسلم در اثبات هستی خدا ۲۵ □

است. به هر روی، با نفی وجود از «موجود برترین»، گرفتار تناقض هستیم، چه با یک نفی و چه با دو نفی، و این پذیرفته نیست.

### اشکال پنجم

برخی بر برهان آنسلم اشکال دیگری کرده و گفته‌اند: نبود «موجود برترین» در خارج از ذهن ملازم با این نیست که مفهوم «موجود برترین» از خودش سلب گردد و به خلف منجر گردد؛ زیرا کامل‌ترین بودن مفهوم خداوند وقتی خدشه‌دار می‌شود که مفهوم هستی و مفهوم موجود بودن از آن به حمل اولی سلب شود، در حالی که اگر خداوند در خارج موجود نباشد سلب مفهوم وجود و سلب کمال به حمل اولی از آن نتیجه گرفته نمی‌شود.<sup>(۸)</sup>

پاسخ: پاسخ این اشکال نیز از تقریر اصل برهان معلوم شد؛ چنان‌که توضیح دادیم: نبود «موجود برترین» در خارج از ذهن ملازم با این است که مفهوم «موجود برترین» نیز از خودش سلب گردد؛ زیرا وقتی گفته می‌شود: مثلاً، «ج، ب است» معنای این گزاره ایجابی آن است که هر چیزی که مصداق مفهوم «ج» است مصداق مفهوم «ب» نیز هست و در نتیجه، باید دو وصف عنوانی موضوع و محمول در مصادیق موضوع، متحدالمصداق باشند و به همین دلیل، نباید بین دو وصف عنوانی موضوع و محمول منافات و ناسازگاری برقرار باشد، بلکه باید آنها بتوانند در مصادیق مشترک با هم جمع شوند. بر این اساس، وقتی پذیرفته‌ایم که «موجود برترین، معدوم است»، معنای این گزاره آن است که دو مفهوم «موجود برترین» و «معدوم»، متحدالمصداق‌اند؛ یعنی هر چیزی مصداق مفهوم «موجود برترین» است مصداق مفهوم «معدوم» نیز هست، و چون ما می‌خواهیم چیزهایی را که مصداق این مفهومند معدوم بدانیم، نباید این مصادیق از ناحیه انطباق مفاهیم مأخوذ در خود این مفهوم، ملزم به موجود بودن باشد، وگرنه چنین مفهومی ممکن نیست با مفهوم «معدوم» متحدالمصداق باشد. پس برای اینکه بتوان گفت افراد و مصادیق مفهوم «موجود برترین» مصداق مفهوم «معدوم» نیز هستند، باید خود این مفهوم از مقومات و ذاتیاتی که صدق مفهوم آنها ناسازگار با صدق مفهوم «معدوم» است خالی باشد، وگرنه همین که خواستیم

مصادیق این مفهوم را معدوم بدانیم - چون در ابتدا باید مفهوم وصف عنوانی «موجود برترین» بر آن مصادیق صادق باشد - در این صورت، صدق آن مفاهیم ناسازگار با صدق مفهوم «معدوم» مانع از صدق مفهوم «معدوم» می‌شود و بنابراین، آن مصادیق، معدوم نخواهند بود که این خلاف فرض معدوم بودن آنهاست. پس برای اینکه مصادیق مفهوم «موجود برترین» معدوم باشند باید ذاتیات تشکیل دهنده این مفهوم - یعنی «موجود» و «برترین» (که صدق مفهوم هر یک، ناسازگار با صدق مفهوم «معدوم» است) - از این مفهوم تخلیه شوند تا مانع صدق مفهوم «معدوم» نشوند و این مستلزم آن است که مفهوم و معنای «موجود برترین» مفهوم و معنای «موجود برترین» نباشد و این خلف در مفهوم و معنای «موجود برترین» است. پس اگر «موجود برترین» در خارج ذهن واقعاً معدوم باشد، لازم می‌آید که معنای «موجود برترین» نیز از خود همین معنا سلب شود و از ذاتیات درونی خود محروم گردد و بنابراین، می‌توان گفت: برهان آنسلم پللی است از عالم ذهن به عالم خارج، و او در این کار به خوبی موفق بوده است.

علاوه بر آن، در توضیح اصل برهان روشن ساختیم: در فرض معدوم بودن «موجود برترین» در خارج از ذهن، خلف و تناقض در عالم واقع نیز لازم می‌آید؛ چون «هیچ معدومی موجود نیست» و به طریق اولی، «هیچ معدومی موجود برترین نیست» و بنابراین، اگر «موجود برترین» معدوم باشد، می‌توان یک قیاس اقترانی شکل اول به صورت ذیل تشکیل داد:

«موجود برترین معدوم است» و «هیچ معدومی موجود برترین نیست» که طبق شکل اول نتیجه می‌دهد: «موجود برترین، موجود برترین نیست» و این خلف در متن واقعیت‌هاست. بنابراین، بر فرض که برهان آنسلم در رسیدن به خلف در مفهوم «موجود برترین» نارسا می‌بود، باز هم این برهان در اثبات مدعای اصلی موفق بوده است.

### تذکر

نکته اول: گرچه برهان آنسلم در اثبات هستی «موجود برترین» موفق و تام بوده، اما در اثبات اینکه «موجود برترین» همان واجب‌الوجود بالذات است، نیاز به بیان زایدی دارد و آن اینکه اگر



«موجود برترین» واجب‌الوجود نباشد معلول علتی خواهد بود، و اگر معلول علتی باشد باز گرفتار خلف می‌شویم؛ زیرا اولاً، هر معلولی نسبت به وجود علت خود ناقص است. بنابراین، در این صورت، او «موجود برترین» نخواهد بود، و حال آنکه فرض بر این است که او «موجود برترین» است و این خلف است. ثانیاً، به خاطر تأخر هر معلولی از علت خود، هیچ معلولی در مرتبه تحقق علت خود، موجود نیست. پس اگر «موجود برترین» معلول علتی باشد، در برخی از مراتب هستی معدوم است و - چنانکه در اصل برهان توضیح دادیم - نفی وجود از «موجود برترین» از چند جهت به خلف و تناقض منجر می‌شود. پس «موجود برترین» نمی‌تواند در هستی‌اش وابسته به علتی باشد. بنابراین، او واجب‌الوجود بالذات است.

نکته دوم: این برهان را با تتمه‌ای که بدان افزودیم باید از براهین «صدیقین» شمرد؛ چون معیار این‌گونه برهان‌ها آن است که واسطه اثبات واجب‌الوجود با او بیگانه نباشد و در اینجا چنین است؛ زیرا - چنانکه روشن شد - «موجود برترین» همان واجب‌الوجود است. بدین‌روی، ما در این برهان، از خود واجب‌الوجود به واجب‌الوجود رسیدیم، نه از بیگانه. پس این برهان را باید از برهان‌های «صدیقین» بدانیم، گرچه در فلسفه غربی، این برهان به «برهان وجودی» شهرت یافته و خود آنسلم نیز از این خصیصه برهان خود خیر نداشته است.

پی‌نوشت‌ها .....

1. See: Paul Edwards, *The Encyclopedia of Philosophy*, 1967, v. 6, p. 538.

2. Ibid. p. 539.

۳. عبدالله جوادی آملی، تبیین براهین اثبات خدا، (قم، اسراء، ۱۳۷۴)، ص ۱۹۳.

۴. رنه دکارت، تأملات در فلسفه اولی، ترجمه احمد احمدی، (تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۹)، ص ۷۴.

۵. ر.ک: ایمانوئل کانت، سنجش خرد، ترجمه ادیب سلطانی، (تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۲)، ص ۶۵۹.

6. See: Ibid, p. 540.

۷. مرتضی مطهری، اصول فلسفه و روش رئالیسم، (قم، صدرا، بی‌تا)، ج ۵، ص ۸۶.

۸. ر.ک: عبدالله جوادی آملی، پیشین، ص ۱۹۴.

منابع .....

- جوادی آملی، عبدالله، تبیین براهین اثبات خدا، (قم، اسراء، ۱۳۷۴)؛

- دکارت، رنه، تأملات در فلسفه اولی، ترجمه احمد احمدی، (تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۹)؛

- کانت، ایمانوئل، سنجش خرد ناب، ترجمه ادیب سلطانی، (تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۲)؛

- مطهری، مرتضی، اصول فلسفه و روش رئالیسم، (قم، صدرا، بی‌تا).

- Edwards, Paul, *The Encyclopedia of Philosophy* (1967).